ایثار و مقاومت
ارتباط با ما ۸۸۴۹۸۴۸۱

پرتره‌های ماندگار از زندگی شهید مصطفی چمران

لحظه‌های رقص من در برابر مرگ باید زیبا باشد

احمد محمدتبریزی

«مصطفی چمران» نام پرمسمایی است. ابهتی دارد که به وقت شنیدنش، لرزه بر اندام دشمنانش می‌افتد. نام چمران افتخارآمیز است و هرگاه این نام را با پسوند دکتر، فرمانده و شهید می‌شنویم با افتخار سرمان را بالا می‌گیریم تا بگوییم این مرد یکی از قهرمانان دفاع مقدس‌مان است. چمران یک اعجوبه بود؛ یک نابغه علمی، یک نابغه جنگی و یک نابغه در اخلاق و کردار. چمران شبیه هیچ‌کس نبود و به همین خاطر وقتی برای پی بردن به بزرگی او هر بار که در وجوه شخصیتی‌اش ریز می‌شویم، نکته‌ای تازه جلوی چشم‌مان می‌آید. مردی که از دل تاریخ روئید و مردمان زمان خود را با یک پدیده آشنا کرد و برای نسل‌های بعدی الگو ساخت. الگوی ساده‌زیستی، تهجد و ستاندن حق مظلومان. تمام شیعیان به وجود شخصیت بزرگی چون چمران افتخار می‌کنند و او را از آن خود می‌دانند. یتیمان لبنانی وقتی می‌دیدند چمران قید همه چیز را زده و از امریکا آمده و دلسوزانه برایشان پدری می‌کند، می‌فهمیدند دکتر برای زمانه‌شان یک استثناست. می‌گفت «من آمده‌ام که فریاد ضجه آلود شیعیان لبنان را در زیر آسمان بلند ایران طنین‌انداز کنم». وقتی همسرش غاده می‌دید که چطور مصطفی برای مظلومیت شیعه می‌گرید، می‌فهمید می‌توان در عین فرمانده و مرد جنگ بودن، دلی لبریز از عشق و احساس داشت. به قول غاده، چند نفر می‌دانستند چمران اشک هم می‌ریزد؟! مثل هوای کوهستان! قابل پیش‌بینی نبود و مرا در آن اولین دیدارها همین‌ها پابند کرد. برای درک بزرگی روح چمران، باید بسیار خواند و در سیره رفتاری‌اش دقت کرد و واژه به واژه مناجات‌هایش را مرور کرد.

چمران در گزارش ساواک

امام خمینی، مصطفی چمران را «جنگجویی پرهیزگار و معلمی متعهد» نامیده بود. ساواک در گزارش‌هایش در سال ۱۳۵۲ درباره سبک زندگی چمران اینگونه گزارش می‌دهد: «دکتر چمران در «لافایت» (امریکا) زندگی می‌کند و یک زندگی بی‌نهایت ساده و بدون تجمل دارد... آدمی است بی‌نهایت مطلع در موضوعات مختلف. از نظر مذهب بسیار متدین است و عده‌ای از دوستان و دانشجویان از این نظر با او مخالفت می‌کنند و می‌گویند یک دانشمند مثل دکتر چمران حیف نیست که تا این اندازه پایبند دین و مذهب باشد ولی او با خونسردی عجیبی که مخصوص اوست به این موضوع می‌نگرد و در مواقع بحث چون از اغلب آنها مطلع‌تر و باسوادتر است آنها را قانع می‌کند.»

زندگی زاهدانه و ساده‌زیستی چمران بر کسی پوشیده نیست. او تمام امکانات و فرصت‌ها برای داشتن یک زندگی مرفه در امریکا را رها کرد و راهی لبنان شد؛ شهر صور. شهری شیعه‌نشین که به خاطر اختلافات مذهبی وضعیت خوبی نداشت. دکتر از دل سرمایه‌داری مرفه امریکا به شهری محروم سفر می‌کند. در وصیت‌نامه‌اش درباره این سیر و سلوک عارفانه، درباره این انتخاب معنوی و زندگی‌اش می‌نویسد: «از اینکه آمریکا را ترک گفتم، از اینکه دنیای لذات و راحت‌طلبی را پشت سر گذاشتم، از اینکه دنیای علم را فراموش کردم، از اینکه از همه زیبایی‌ها و خاطره زن عزیز و فرزندان دلبندم گذشته‌ام، متأسف نیستم... از آن دنیای مادی و راحت‌طلبی گذشتم و به دنیای درد، محرومیت، رنج، شکست، اتهام، فقر و تنهایی قدم گذاشتم. با محرومیت همنشین شدم. با دردمندان و شکسته دلان هم‌آواز گشتم. از دنیای سرمایه‌داران و ستمگران گذشتم و به عالم محرومین و مظلومین وارد شدم. با تمام این احوال متأسف نیست.»

غذای یتیم‌خانه

دکتر چمران همچنین در مناجات‌هایش خطاب به پروردگارش چنین می‌نویسد: «مقیاس‌ها و معیارهای جدید بر دلم گذاشت و خواسته‌های عادی و مادی و شخصی در نظرم حذف شد. روزگاری گذشت که دنیا و مافیها را سه طلاقه کردم و از همه چیز خود گذشتم.» مال دنیا برای او هیچ بود. هیچ‌گاه فریفته‌اش نشد و نخواست دنیا و آخرت خود را آلوده به مسائل مادی کند. گاهی پیش می‌آمد که برای چندین روز وعده غذایی کاملی نمی‌خورد. چمران بیش از غذای تن، به غذای روح نیاز داشت. این روحیه را با خود به جبهه‌ها هم آورد. فرمانده‌ای که در اوج ساده‌زیستی زندگی می‌کرد. غاده روزهای بودن در کردستان را چنین توصیف می‌کند: «بیشتر روزهای کردستان را در مریوان بودیم. آنجا هیچ چیز نبود. روی خاک می‌خوابیدم. خیلی وقت‌ها گرسنه می‌ماندم و غذا هم اگر بود هندوانه و پنیر و... خیلی سختی کشیدم.»

همچنین همسر شهید چمران از روزی در یتیم‌خانه می‌گوید که مصطفی هیچ غذای دیگری جز غذای یتیم‌خانه را نمی‌خورد. وقتی همسرش می‌گوید: چرا غذای شب عید را که مادر برای‌مان فرستاد نخوردید و نان و پنیر و چای خوردید؟ در جواب می‌گوید: این غذای مدرسه نیست. غاده می‌گوید: شما دیر آمدید، بچه‌ها نمی‌دیدند شما چی خورده‌اید؟ اشک چشمان دکتر جاری می‌شود و می‌گوید: خدا که می‌بیند.

روزی دیگر زمانی که در کردستان حضور داشت بر اثر کم‌غذایی و بی‌حالی، نیروها نگران حالش می‌شوند. می‌فهمند فرمانده سه روز چیزی نخورده و دم نزده است. پادگان‌شان در مریوان در محاصره قرار داشت و به ناچار نان خشک‌های سالم را با آب مرطوب کردند و هنگامی که می‌خواستند جلوی چمران بگذارند می‌گویند: «خجالت می‌کشیم بگوییم نوش جان». دکتر تکه‌ای نان برمی‌دارد و در دهان می‌گذارد. چشم‌هایش را مانند کسی که مشغول خوردن بهترین غذاهاست می‌بندد و شروع به جویدن نان می‌کند. بعد می‌خندد و می‌گوید: «اگه می‌دونستی همین نان خشک چه طعمی داره، هیچ وقت به خودت اجازه نمی‌دادی همچین حرف بزنی» و بعد با خونسردی و لذت نان خشک‌ها را می‌خورد.

روزی که چمران شرمنده شد

چمران در حکم پدر برای یتیمان بود. از اعماق وجود برایشان دل می‌سوزاند و نمی‌خواست ناراحتی‌شان را ببینند. عکسی که شهید چمران با زانوانی در بغل در یتیم‌خانه به نقطه نامعلوم خیره شده، هزاران حرف در دل خود دارد. در عکس‌های دیگر بچه‌ها پیرامونش هستند و به او به مثابه یک پدر می‌نگرند. یک پدرِ بزرگ که همیشه هوایشان را دارد. آنها با وجود چمران احساس تنهایی نمی‌کنند.

چمران طاقت رنج‌های کودکان یتیم را نداشت. خودش را وقف آنها کرده بود. فاطمه نواب صفوی، فرزند شهید نواب صفوی درباره یتیم‌نوازی دکتر چمران می‌گوید: «مردم جنوب لبنان، به ویژه کودکان یتیم، بعد از امام موسی صدر، همه چشم امیدشان به شهید چمران بود و او را حامی و پدر مهربان خود می‌دیدند و اغراق نیست اگر بگویم که او را تا حد پرستش دوست داشتند.»

صادق طباطبایی نیز که زمانی همراه دکتر چمران در لبنان بود، حساسیت‌های ایشان در قبال کودکان یتیم را چنین روایت می‌کند: «[چمران را] دیدم در دفتر کارش روی کاناپه نشسته و بلند گریه می‌کند. به سر و شانه‌اش دست کشیدم و گفتم مصطفی چه شده؟ او اشکش را پاک کرد و گفت: «صحنه‌ای دیدم که اگر تو دیده بودی قدرت تحمل من را هم نداشتی. وقتی جمال (پسرم) را بغل کردم و بوسیدم چشمم افتاد به یک پسر چهار ساله یتیم به نام بلال که آنجا پیش یک ستون ایستاده بود و با یک حسرتی به جمال نگاه می‌کرد. من این صحنه را که دیدم شرمم آمد که چطور در حضور یک بچه یتیم به خودم اجازه دادم پسرم را بغل کنم» و نگران بود که چگونه از دل این بچه دربیاورد».

اگر در میانه راه حتی زمانی که سوار بر ماشین بود و از این ده به آن ده می‌رفت و در میانه راه بچه‌ای که در خاک‌های کنار جاده نشسته و گریه می‌کند را می‌دید پیاده می‌شد، بچه را بغل می‌گرفت، صورتش را با دستمال پاک می‌کرد و می‌بوسیدش. آن وقت تازه اشک‌های خودش سرازیر می‌شد. اولین بار که همسرش این صحنه را دید، فکر کرد مصطفی بچه را می‌شناسد. پس از سؤال، مصطفی گفت: «نه، نمی‌شناسم. مهم این است که این بچه یک شیعه است. این بچه ۱۳۰۰ سال ظلم را به دوش می‌کشد و گریه‌اش نشانه ظلمی است که بر شیعه علی رفته.»

> ساواک در گزارش‌هایش در سال ۱۳۵۲ درباره سبک زندگی چمران اینگونه گزارش می‌دهد: دکتر چمران در «لافایت» (امریکا) زندگی می‌کند و یک زندگی بی‌نهایت ساده و بدون تجمل دارد... آدمی است بی‌نهایت مطلع در موضوعات مختلف. از نظر مذهب بسیار متدین است

طرح ترور چمران در جنگ

یار و شفیق نیروهایش بود. مگر کسی با آن روحیه حساس، با آن همه لطافت و طبع هنری، می‌تواند موضعی از بالا نسبت به نیروهایش داشته باشد؟ مگر چنین انسانی که از همه چیزش در راه خدا و در راه دین اسلام گذشته، توان سختگیری نسبت به سایرین را دارد؟ به قول فرماندار نظامی سوسنگرد، سید کاظم فرتاش، «چمران انسانی بزرگ در چند بُعد بود و در هر بُعدی هم سرآمد بود. یک نقاش و طراح حرفه‌ای که خطی زیبا داشت، از نظر سواد فنی درجه یک بود و موشک‌های «مصطفی مصطفی» و «بشیر» را خودش طراحی کرده بود و به شهید مصطفی‌مجد می‌داد تا ساخته شوند.»

دشمن از همان اولین روزهای جنگ از شهید چمران با عنوان یک دردسر برای ارتش عراق یاد می‌کرد. طبق اسناد جنگی و به اذعان سرهنگ ستاد عبدالرشید عبدالباطن افسر ارشد واحد بازرسی لشکر و گارد سابق ریاست جمهوری عراق در ماه چهارم جنگ به عوامل ارتش بعث دستور داده می‌شود تا چمران را در لیست ترور قرار دهند. او اعتراف می‌کند که خونسردی چمران در جبهه باعث آشفتگی روحی ارتش عراق شده بود.

ستاد جنگ‌های نامنظم که با همت و نبوغ چمران تشکیل شد، جوانان زیادی از اقشار مختلف جامعه خودشان را به این گروه رساندند. کارگر، مهندس، مکانیک، کارمند و حتی استاد دانشگاه در ستاد حضور داشتند و گروه همه تخصص‌ها و حتی افکار و عقاید مختلف را پذیرا بود. یکی از نیروهای ستاد جنگ‌های نامنظم درباره برخورد شهید چمران می‌گوید: «برخوردی که در مجموعه شهید چمران با ما می‌شد کاملاً ما را جذب کرد. من آن زمان جوانی بودم که شاید نمازم را هم نمی‌خواندم ولی وقتی به ستاد جنگ‌های نامنظم رفتم آنچنان جذب شهید چمران، این انسان بزرگوار شدم که تا وقتی زنده بود اصلاً نمی‌توانستم به شهر خودم برگردم.» با وجود تکثر آرا هدف یکی بود، دفاع از میهن در برابر دشمن. همین کار را برای دشمنان سخت کرد. آنها که بر به‌هم ریختگی ارتش و نبود نیروی مسلح دیگری حساب کرده بودند، ستاد جنگ‌های نامنظم غافلگیرشان کرد. در ستاد تبعیضی میان نیروها نبود و همه می‌توانستند در گروه شرکت کنند. دکتر ایده و شگرد خاصی برای ستاد داشت که هر کس لیاقت و شایستگی‌اش را نشان می‌داد هر امکاناتی را که می‌خواست در اختیارش قرار می‌داد. با وجود چمران هماهنگی بین نیروهای ارتش، سپاه و نیروهای داوطلب مردمی بود که در منطقه به وجود آمد. در روزهایی که نیروهای نظامی انسجام کاملی نداشتند، چمران به تنهایی یک وزنه سنگین برای جبهه ایران بود. فاتح سوسنگرد بود و فاتح قلب نیروهایش. شهید چمران لحظاتی قبل از شهادت در ۳۱ خرداد ۱۳۶۰ در دهلاویه، با تعبیری زیبا خطاب به دست‌ها و پاهایشان می‌نویسد: «لحظات رقص من در برابر مرگ باید زیبا باشد» و این جمله کوتاه اما پرمعنی آخرین دست‌نوشته ایشان در طول حیاتش می‌شود.

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۵۳۹۹

یادکرد

یادکردی از شهید ایرج رستمی یار و همرزم دکتر چمران

دوری مصطفی و ایرج چند ساعت بیشتر طول نکشید

علیرضا محمدی

سحرگاه ۳۱ خرداد ۱۳۶۰ بود که به دکتر چمران خبر شهادت ایرج رستمی داده شد. رستمی از نیروهای ارتش بود که در کردستان با چمران آشنا شد و از آن به بعد هرجا که دکتر می‌رفت، او نیز حاضر می‌شد. سروان ایرج رستمی را شاید خیلی‌ها نشناسند. نام و تاریخ شهادتش زیر سایه خورشیدی چون چمران به محاق می‌رود. مثل خود رستمی که دو سال آخر عمرش عین یک پروانه دور شمع وجود چمران می‌چرخید. اگر حضرت آقا در خصوص شهید رستمی جملات معروفش را بیان نمی‌کرد، شاید تا همین حد هم شناخته نمی‌شد. رهبری در خصوص شهید رستمی فرموده‌اند: «بنده مکرراً او را می‌دیدم؛ می‌آمد، می‌رفت. یک شبی با مرحوم چمران نشسته بودیم راجع به مسائل جبهه و کارهایی که فردا داشتیم، صحبت می‌کردیم؛ در باز شد، همین شهید رستمی وارد شد. چند روزی بود من او را ندیده بودم. دیدم سر تا پایش گل‌آلود است؛ این پوتین‌ها گل‌آلود، بدنش خاک‌آلود، صورتش خسته، ریشش بلند؛ اما چهره را که نگاه کردم، دیدم مثل ماه می‌درخشد؛ نورانی بود.»

تکاور ورزیده هوابرد

شهید رستمی سال ۱۳۲۰ در شهر آشخانه خراسان شمالی به دنیا آمد. پس از پایان دوران تحصیل مقدماتی، راهی سربازی در مشهد مقدس شد. پس از اتمام دوران سربازی به ارتش پیوست و به نیروی هوابرد شیراز منتقل شد. همزمان با خدمت در ارتش موفق به اخذ دیپلم شد و به دانشگاه افسری رفت. رستمی که از نیروهای زبده و انقلابی تیپ هوابرد بود، بعد از پیروزی انقلاب و شروع غائله کردستان، همراه تیپ به این خطه رفت و آنجا با شهید چمران آشنا شد. همسر شهید در این خصوص می‌گوید: اولین گروهی که به کردستان اعزام شدند تیپ ۵۵ هوابرد بود که همسرم همراه این تیپ بود. در آنجا با شهید چمران آشنا شد. بعد از چند ماه چمران ایشان را به عنوان معاون خودش انتخاب کرد. مدتی کنترل و آرامش سردشت به عهده همسرم بود. چون شهید رستمی مسئول پاکسازی و پیدا کردن زاغه مهمات بود، چندین بار به علت حساسیت کارش مورد سوءقصد قرار گرفت. در آبان ۱۳۵۸ از ناحیه پا به شدت مجروح شد. او را به ارومیه منتقل کردند و شدت جراحت به قدری بود که پزشکان تصمیم گرفتند پایش را قطع کنند، ولی ایشان به هیچ‌وجه اجازه نداد این کار را بکنند. گفته بود من حاضرم بمیرم ولی با یک پا در این جامعه زندگی نکنم. بمیرم بهتر است تا اینکه کسی به من ترحم کند. از ترحم بیزار بود.

ارتشی بسیجی

شهید رستمی بعد از مجروحیت در کردستان به تهران منتقل شد و حدود ۹ ماه بستری بود. پس از بهبودی و با آغاز جنگ تحمیلی راهی جبهه شد و خودش را به دکتر چمران رساند. او در حالی به جبهه جنوب می‌رفت که یگان خدمتی‌اش در آنجا مسئولیتی نداشت. در واقع رستمی برای اینکه پیش چمران باشد، بسیجی‌وار خودش را به اهواز رسانده بود. همین است که مقام معظم رهبری نیز در یادکرد این شهید والامقام می‌گوید: «ارتشی بود ولی آمده بود بسیجی‌وار وارد میدان شده بود».

شهید رستمی در اهواز عضو ستاد جنگ‌های نامنظم شد و پس از مدتی به دستور شهید چمران، مرکز آموزش نیروهای ستاد را تأسیس کرد و مسئولیت آن را برعهده گرفت. وی با طرح‌ریزی چندین عملیات، ضربات سختی به دشمن وارد کرد. اوج حماسه‌آفرینی ایرج رستمی در جریان هجوم دشمن به سمت سوسنگرد بود. برای مقابله با دشمن در جبهه میانی خوزستان، رزمندگان ستاد جنگ‌های نامنظم، دهلاویه را که روستایی در غرب سوسنگرد است، خط مقدم خودشان قرار داده بودند.

شهید رستمی در کنار شهید چمران

فرمانده آزادسازی دهلاویه

مدافعان دهلاویه ۱۰ روز سرسختانه در برابر دشمن مقاومت کردند تا اینکه ۲۴ آبان ۱۳۵۹ دشمن با اشغال این منطقه خود را به سوسنگرد رساند. پس از شکستن حصر سوسنگرد، جاده دهلاویه و مرز چزابه هنوز در تصرف عراق بود. برای آزادسازی روستا و جاده دهلاویه، عملیاتی در ساعت ۴:۳۰ دقیقه بامداد ۲۶ خرداد ۶۰ با تلاش نیروهای ستاد جنگ‌های نامنظم و نیروهای سپاه به فرماندهی ایرج رستمی از دو محور به اجرا درآمد که منجر به آزادی دهلاویه و عقب راندن دشمن شد.

ایرج رستمی در جبهه دهلاویه به عنوان فرمانده محور حضور داشت تا اینکه بامداد ۳۱ خرداد بر اثر اصابت گلوله توپ دشمن به شهادت رسید. خبر که به چمران رسید، به‌هم ریخت. سریع خودش را به دهلاویه رساند و گفت: «خدا رستمی را دوست داشت و برد، اگر ما را هم دوست داشته باشد، می‌برد.» این دوری خیلی طول نکشید و لحظاتی بعد چمران نیز در همان محل شهادت شهید ایرج رستمی با اصابت گلوله خمپاره ۶۰ به شدت مجروح شد و حین انتقال به بیمارستان به شهادت رسید.

جدول

از راست به چپ

■ ۱ـ تیم فوتبالی در اسکاتلند- همسایه تبریز- از شهرهای استان فارس ■ ۲ـ بذر کاشته شده را به ثمر رساندن- غوزه پنبه- خط تلفن ■ ۳ـ خاندان- پسین و واپسین- صفت گل ■ ۴- فکرها- نوعی ریاست مجلس- آنچه از جانب خدا بر پیامبر الهام شود ■ ۵ـ مخفی و پوشیده- گاز مرداب- دنیا و گیتی ■ ۶ـ زمین ترکی- نوعی کفش یا عینک- روی کردن بخت و اقبال- از سازهای موسیقی ■ ۷ـ تکیه دادن- خرد نیست- نورانی- اتمسفر ■ ۸ـ کلمه احتمال- دودمان ■ ۹ـ کافی- بخشوده شده- بچه سگ- روش و شگرد ■ ۱۰ـ حرام اقتصادی- نزد ایرانیان است و بس- از منسوبین- ناشنوا ■ ۱۱ـ دلایل- سنجنده- از ماکیان ■ ۱۲ـ شهر- آقا و سرور- امر و دستور ■ ۱۳ـ جمع وصیت- نژاد ما- حرف همراهی ■ ۱۴ـ پسران- پادگان تهران- مطیع ■ ۱۵ـ عقیده- در مظان اتهام- از قالب‌های شعر فارسی

از بالا به پایین

■ ۱ـ آرزوی بلند- آزمایشگاه ■ ۲- رایحه- بافهم- ظرف خرید خانوار- بادی که از شرق وزد ■ ۳ـ متظاهر- کشور تیرانا ■ ۴ـ راهرو- سقف دهان- از نام‌های دخترانه ■ ۵ـ پول ژاپن- پیشرو سپاه- درد و مرض ■ ۶ـ نوعی برنج- عبادان سابق- هواپیمای سریع ■ ۷ـ اولین- پست و خسیس ■ ۸ـ شهری در آلمان- صدای نازک ■ ۹ـ کشور کوچکی در شمال امریکای جنوبی. پایتخت آن پاراماریبو است- جمع مکسر تعریف ■ ۱۰ـ کشور ورافتاده- نوعی یارگیری در فوتبال- کوبیده گندم ■ ۱۱ـ سرشت- برگرداندن مکالمات بازیگران یک فیلم به زبانی دیگر- درخت انگور ■ ۱۲ـ برگه نگهبانی سربازان- مسیر- صاحب و پادشاه ■ ۱۳ـ طرفداران نوعی از حکومت خشک و خشن- اهل کرمان ■ ۱۴ـ میوه جاذبه- کلاه شاهانه- روز بعد- خدای کافران ■ ۱۵ـ از پادشاهان ساسانی فرزند قباد اول که به دادگری و انصاف معروف بود- بغلی و جنبی

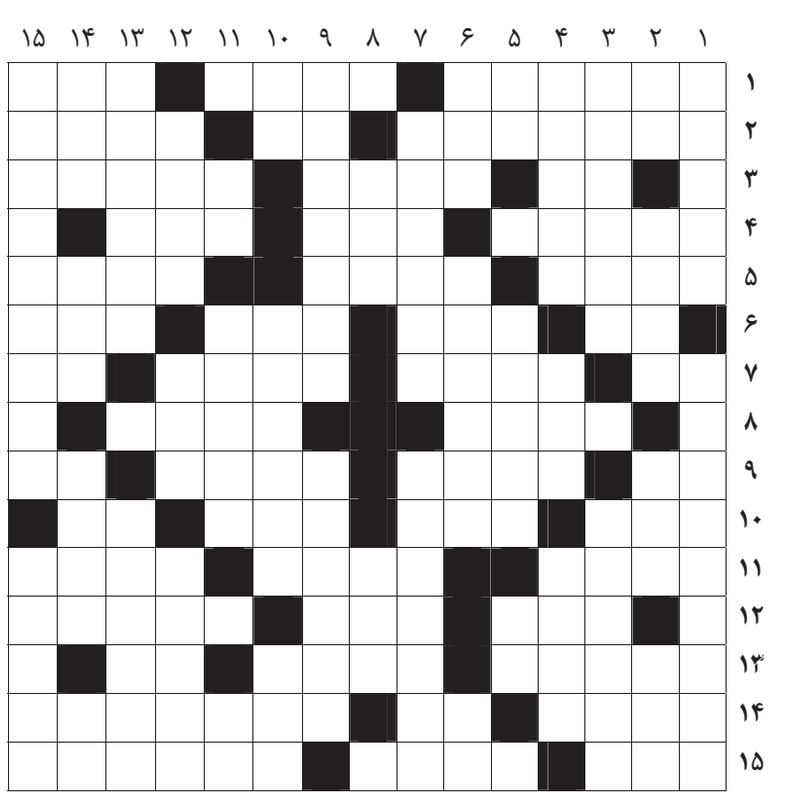

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

۵	۶	۲						
						۱	۷	
			۳	۸				
۳	۴				۹			
		۵						۳
۸		۹				۵		
				۷			۴	۲
			۵		۶		۸	
	۹							

جدول کلمات متقاطع

پاسخ جدول شماره ۵۳۹۸

	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	ت	ا	ل	ا	م	ر	س	■	ر	م	ا	ن	ت	ی	ک
۲	ا	ب	ا	ل	ا	ب	ح	و	■	ا	ی	ج	■	ک	ا
۳	ا	■	چ	ا	ر	■	ر	ن	د	■	م	■	ک	■	س
۴	ک	م	و	ن	■	س	گ	ک	■	م	ا	ر	س	■	ه
۵	ی	ا	ر	■	ت	ر	ا	■	م	ی	ل	ی	ا	ر	د
۶	ر	و	د	خ	ا	ن	ه	و	ح	ش	ی	■	م	س	ا
۷	ا	ا	■	ا	ن	د	■	ل	ب	ن	■	د	ر	ی	غ
۸	ک	■	س	ل	ک	■	ب	ی	ت	■	ب	ر	ی	ر	ت
۹	و	ر	و	د	■	س	ا	د	■	م	ر	و	■	ا	ر
۱۰	ر	ی	پ	■	پ	ی	ر	م	ر	د	ا	و	د	ر	ا
۱۱	و	ف	ا	د	ا	ر	ی	■	ی	ر	ا	■	و	ر	ز
۱۲	س	■	پ	و	پ	ک	■	گ	ن	ج	■	م	ا	ن	ا
۱۳	ا	ت	■	ر	ا	■	ب	ی	گ	■	م	ا	ن	■	ش
۱۴	و	ر	ن	■	س	و	ر	ر	ی	ا	ل	ی	س	م	■
۱۵	ا	ک	ا	ز	ی	و	ن	■	ت	ا	ج	ع	ر	و	س